

ارزیابی مسئولیت‌های دانشگاه و دلالت‌های تربیتی آن در اندیشهٔ دریدا

بیان کریمی^۱

صفحه: ۹۵-۷۶

چکیده

این مقاله تلاشی برای پرتوافکندن بر گفتمان دریدا پیرامون رسالت دانشگاه و همچنین بحث بر سر گسترهٔ نامحدود امکان‌هایی که به واسطهٔ ساخت‌گشایی از تعاریف مرسوم دانشگاه به روی دانشگاه معاصر گشوده است. دریدا در پی گشودن تعاریف مختلف پیرامون مسئولیت دانشگاه و شناخت جنبه‌های ترجمه‌ناپذیر آن است، تا از این منظر بتواند افق‌های فهم جدیدی برای دانشگاه ترسیم کند و با پرسش‌گری و انتقاد از رسالت‌های تحریف‌شدهٔ آن، تلاش‌های انگل‌وار در آن را شناسایی و مدیریت کند. پرسش راهبر مقاله عبارت است از این که دریدا چه هویت و مسئولیت نوینی برای دانشگاه پیشنهاد می‌کند؟ راهکارهای وی برای رهایی دانشگاه از انقیاد شرایط بیرونی چیست؟ مدعای اصلی مقاله با بررسی سه اثر محوری دریدا پیرامون دانشگاه بر این ملاحظه استوار است که مسئولیت دانشگاه در اندیشهٔ وی چندجانبه و پیچیده است و با دغدغه‌های فلسفی، اخلاقی و تربیتی درهم‌تنیده است. ماهیت دانشگاه تقلیل‌ناپذیر، تعریف‌ناپذیر و نامشروط است و نیاز به بازاندیشی آن بر اساس نیازهای علمی، اجتماعی و آگاهی‌زمانهٔ کنونی ضروری است. بر پایهٔ این خطوط، پرسش از دلیل بودن دانشگاه، ارائهٔ طرحی هویت‌ساز در پیوند آن با جامعه و تکنولوژی امروز، خودآیینی و عاملیت دانشگاه، نزاع و تعامل بین دانشکده‌ها و رشته‌های مختلف، همواره پرسش‌هایی گشوده است. بر اساس چنین مؤلفه‌هایی ساخت‌گشایی از دانشگاه، خودآیینی و عاملیت آن، آموزش و پژوهش دیگرمحور، اهتمام به گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای و جایگاه علوم انسانی جدید مجموعه‌ای از دلالت‌های تربیتی برخاسته از خوانش دریدا پیرامون مسئولیت‌های جدید دانشگاه است.

کلیدواژه‌ها: دریدا، ساخت‌گشایی، دانشگاه، مسئولیت، دلالت‌های تربیتی

■ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۰۹

■ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸

^۱. استاد‌یار فلسفه، گروه علوم تربیتی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. karimi.bayan@uok.ac.ir

مقدمه

دریدا در مهم‌ترین نوشته‌هایش پیرامون دانشگاه در پی بازاندیشی دیدگاه‌های فیلسوفان پیشین به‌ویژه کانت، شلینگ، نیچه و هایدگر است تا گستره‌ای از امکان‌های متفاوت و نیندیشیدهٔ آن‌ها را با ارائهٔ خوانش جدیدی از مسئولیت دانشگاهی نشان دهد. این متفکران تلاش‌های جدی در جهت تبیین هویت و غایت دانشگاه انجام داده بودند و با نقدهای فراگیر و رادیکال نشان دادند که دانشگاه با بحران هویتی جدی روبرو است. گفتمان-های مسلط قدرت، سیاست‌های نولیبرالیسم و سرمایه‌داری، همگی در بقای دانشگاه به‌مثابهٔ یک ایده ممانعت ایجاد کرده و از دانشگاه برای مشروعیت‌بخشی و بازتولید روابط نابرابر قدرت بهره برده‌اند (Hutnyk, 2021: 127 & 123; Slobodian, 2018: 2). از این منظر دانشگاه محکوم به انقیاد شرایط بیرونی بوده و از سوی راستای گفتمان‌های مسلط گام برداشته و از سوی دیگر ملزم به آموزش نیروی کار آکادمیکی بوده که با نیازهای بازار کار تطابق داشته باشد. به موجب چنین رویکردی، اخلاق‌گرایی، فضای انتقادی، همکاری و تعقل جای خود را به رقابت، مصرف‌گرایی و فردگرایی خودخواهانه داده است.

دانشگاه از منظر دریدا به نهادی اجرایی تبدیل شده که به چرخه‌های تجاری، منافع اقتصادی و اهداف سیاسی تقلیل یافته و تابع شرایطی است که از بیرون بر آن مسلط است. به بیان دیگر این نهاد تابع تصمیم‌گیری‌ها و تقاضاهایی شده که از حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و تکنولوژی صادر می‌شود. همچنین گفتمان مسلط عقلانیت اجرایی، غایت و هویت دانشگاه را منحرف ساخته است (Flexner, 2000: 9; Engwall, 2008: 544). دریدا در بحبوحهٔ چنین بحران‌هایی که به‌طور بنیادی موجب ازخودبیگانگی رسالت‌های محوری دانشگاه شده و ارائهٔ رویکردی ابزاری به دانش را مسلط فرض کرده و به تبع آن گفتمان بنگاهی شدن و طبقه‌بندی عمودی رشته‌های دانشگاهی در آن مسلط شده است، بر ضرورت پرسش از اصل دلیل (the principle of reason) تأکید می‌کند و «دانشگاه بدون شرط» (unconditional university) را فرامی‌خواند. وی با بازگشت به اصل دلیل دانشگاه و طرح پرسش‌های فلسفی، پیمانی نامتناهی و پایان‌ناپذیر با حقیقت تجدید می‌کند. بر پایهٔ این خطوط در پژوهش پیش‌رو پرسش‌های راهبر عبارتند از: دگرسالاری چه تأثیری بر رسالت و هویت دانشگاه گذاشته است؟ دریدا برای رهایی دانشگاه از انقیاد دگرسالاری چه راهکارهایی ارائه می‌دهد؟ هویت نوین دانشگاه و مسئولیت‌های جدید آن چیست؟

دریدا به منظور بازاندیشی مفهوم دانشگاه رویکرد ساخت‌گشایی (deconstruction) را به کار می‌برد. رویکردی که در آن وجود حقیقت مطلق نفی می‌شود و حقیقت را نه به عنوان امر ذاتی و ثابت، بلکه مفهومی تاریخی و برساخت‌تلقی می‌کند، همچنین با رد تقابل‌های دوگانه در فلسفهٔ غرب، ارزش‌ها را نسبی و وابسته به متن می‌پندارد. ساخت‌گشایی به نقد اصول ثابت و مفروضات حاکم در حوزه‌های مختلف می‌پردازد و

پروژه‌های اخلاقی و سیاسی است که با مرکززدایی از گفتمان‌های مسلط در پی اعتباربخشی به تمام موضوعاتی است که همواره به حاشیه رانده شده و در حوزه‌های مختلف نام و نشانی از آن‌ها در میان نبوده است. از این منظر دانشگاه نیز از جمله نهادهایی است که باید به صورت همیشگی و مداوم در فرآیند ساخت‌گشایی قرار گیرد و تمام مفروضات پیشینی و سلسله مراتب را با چالش مواجه کند. گشودن ساخت دانشگاه برای ظهور امکانات جدید و ابعاد نیندیشیدهٔ آن حقی نامشروط (unconditional right) است. «ساخت‌گشایی نه تنها برای طرح پرسش‌های انتقادی پیرامون تاریخ مفهوم انسان، بلکه در مورد تاریخ مفهوم نقد، شکل و مرجعیت پرسش و حتی صورت پرسش گرانهٔ تفکر از حقی نامشروط برخوردار است» (Derrida, 2002: 204).

هر کدام از متفکران حوزهٔ فلسفه گفتارهای مستقلی پیرامون دانشگاه ارائه کرده‌اند. کانت با نگارش «نزاع دانشکده‌ها» نخستین فیلسوفی است که متن مستقل و رادیکالی پیرامون هویت دانشگاه نگاشته است. هایدگر نیز گفتارهای فلسفی در مورد دانشگاه ارائه کرده که از آن میان می‌توان به سخنرانی وی در آغاز ریاست دانشگاه فرایبورگ تحت عنوان «خودابرازی دانشگاه آلمانی» اشاره کرد. «ایدهٔ دانشگاه؛ دیروز، امروز، فردا» یکی دیگر از نوشته‌های محوری است که گادامر به منظور فراروی از بحران‌های پیش‌روی دانشگاه ارائه کرده است. کتاب *ایدهٔ دانشگاه* پیشینهٔ این موضوع مهم را در تاریخ اندیشه بررسی کرده و به ترجمهٔ مقالات فیلسوفان مختلفی در این حوزه پرداخته است، بنگرید به (کانت، ۱۳۹۵: ۴۴-۱۹؛ هایدگر، ۱۳۹۵: ۸۵-۱۰۰؛ دریدا، ۱۳۹۵: ۲۳۹-۱۵۷). همچنین مقالات مهمی به زبان انگلیسی و فارسی پیرامون ارزیابی دانشگاه و بررسی رسالت‌های آن نگاشته شده که در برخی از قسمت‌های مقاله حاضر، نویسنده به آن‌ها اشاره کرده است.

تفاوت این پژوهش با مطالعات صورت گرفته پیرامون خوانش دریدا از رسالت دانشگاه از این منظر است که به تحلیل و تطبیق رسالت و هویت دانشگاه در سه اثر مستقل از دریدا یعنی «اهرم؛ یا نزاع دانشکده‌ها»، «اصل دلیل؛ دانشگاه در چشم شاگردانش» و «دانشگاه بدون شرط» می‌پردازد، سپس دلالت‌های تربیتی برخاسته از این سه متن را نشان می‌دهد. همچنین به بررسی راهکارهایی می‌پردازد که در این متون برای رهایی از دگرسالاری دانشگاه ارائه می‌شود تا هویت و مسؤلیت‌های جدیدی پیرامون دانشگاه معرفی شود. البته ناگفته نماند که بخشی از این ارزیابی در سه متن مذکور در رابطه با نوشته‌های دیگر دریدا پیرامون تعلیم و تربیت و اهمیت علوم انسانی جدید شکل می‌گیرد.

۲. اهرم؛ یا نزاع دانشکده‌ها

«اهرم؛ یا نزاع دانشکده‌ها» سخنرانی دریدا در سال ۱۹۸۰ در دانشگاه کلمبیا است که همانند بیشتر متون وی با بازخوانی و تأمل پیرامون اندیشه متفکران دیگر آغاز می‌شود. همان‌طور که از عنوان پیداست، در این‌جا تأکید بر مقاله «نزاع دانشکده‌ها» اثر کانت است؛ البته دریدا در دیگر نوشته‌های خود به‌ویژه موضوعات پیرامون تعلیم و تربیت به مقاله کانت و اهمیت خوانش وی به کرات ارجاع داده است. خوانش کانت هم از منظر تاریخی و هم فلسفی در ارزیابی دریدا پیرامون بازاندیشی دانشگاه از جایگاه والایی برخوردار است. کانت از نخستین فیلسوفانی است که اثری مستقل پیرامون مفهوم دانشگاه نوشته است، وی در این متن نزاع-های مرتبط با دانشگاه را بین دانشکده‌های الهیات، حقوق، پزشکی از یک سو و فلسفه از سوی دیگر تحلیل می‌کند، و در پی بررسی وظایف آن‌ها و تبیین تعارض‌های درونی است که میانش در حال رخ دادن است. سه دانشکده اول در قبال دولت مسئول هستند، زیرا به آموزش شهروندانی می‌پردازند که به پیشرفت و ارتقای اهداف دولت یاری می‌رسانند و در این راستا ملزم به حمایت از احکام قانونی دولت هستند. در مقابل، دانشکده فلسفه به جستجوی حقیقت می‌پردازد و به دستور عقل، فارغ از هرگونه فرمان و انقیادی، پرسش-گری می‌کند. دانشکده فلسفه، خودآیین و آزاد است و تابع قوانینی است که از عقل برمی‌خیزد، همچنین در برابر حقیقت مسئول است (Kant, 1996 : 255).

گفتگوی مشترک دریدا با کانت در تعیین مرزهای مسئولیت و خطوط آن در دانشگاه آغاز می‌شود. وی در تلاش است تا خطوط مستور و ناپیدای رساله کانت را افشا کند و با کانت و همزمان فرا روی از وی، مفهوم مسئولیت را ساخت‌گشایی کند. کتاب دریدا با پرسش‌هایی از نوع مسئله کانت آغاز می‌شود: ما که ظاهراً در دانشگاه هستیم، چه کسی هستیم؟ چه کسی را نمایندگی می‌کنیم؟ آیا مسئول هستیم؟ برای چه و نسبت به چه کسی مسئولیم؟ چگونه می‌توان مسئولیت دانشگاهی را تعریف کرد؟ آیا نوع جدیدی از مسئولیت دانشگاهی ممکن است؟ تحت چه شرایطی؟ دریدا در رابطه با مسئولیت در دانشگاه سه فرضیه را مطرح می‌کند. نخست این که با آن همچون زمینه‌ای آکادمیک برخورد کرد و به این معنا که به عنوان موضوعی که به گذشته مرتبط است از آن تجلیل کرد، درحالی که دیگر به نهاد دانشگاه در زمانه کنونی مرتبط نیست. فرضیه دوم از مسئولیت به مثابه وجود سنتی برای تأیید مجدد در دانشگاه می‌توان سخن گفت در این‌جا تغییرات اساسی در ساختار دانشگاه رخ نداده است. در نهایت، فرض سوم این است که مفهوم مسئولیت با حفظ ارزش و معنایش، مجدداً در چارچوب مسئله‌ای کاملاً جدید در پیوندهای میان دانشگاه و جامعه در تولید و انتقال دانش‌ها، تکنولوژی، در مخاطرات سیاسی دانش و در ایده دانش و حقیقت توضیح

داده شود (Derrida, 2004: 89). چنین خوانش جدیدی از مسئولیت را نه می‌توان یک موضوع آکادمیک صرف قلمداد کرد و نه تأیید مسئولیت‌هایی که در گذشته بر آن صحنه گذاشته‌اند. دریدا بیشتر با فرض سوم در ارتباط است، به این معنا که پیرامون مسئولیت آکادمیک سخن می‌گوید و نوع جدیدی از مسئولیت را فرا می‌خواند که توسط عقل عملی محض و قانون محض به دست نمی‌آید. به زعم وی استقلال دانشگاه در وضعیت دگرسالاری است و در اثر تحولاتی که دیگر برای ما پنهان نیستند رسالتش به اهداف تحریف شدهٔ دیگری تبدیل شده است. تنها با ایدهٔ مسئولیت آکادمیک می‌توان به مقاومت در برابر انقیاد اهداف فنی و عملی دانشگاه گام برداشت. تا آن‌جا که به دریدا مربوط می‌شود، نه تنها دانشگاه باید تأمل و اندیشه‌ورزی را رسالت اصلی خود بداند، بلکه این مسئولیت خطیر را بر عهده دارد که فراتر از مرزهای سنتی نسبت به بحران‌ها و مسائل جامعه عاملیت داشته باشد. باور ذاتی دانشگاه این است که ایدهٔ دانش در بنیادهای آن جای دارد. به این شکل چطور ممکن است که این ایده، دانشگاه را در پیشرفت‌های فنی دانش تا آن‌جا تهدید کند که دیگر نتوان میان دانش و قدرت، عقل و تحقق بخشی، متافیزیک و مهارت فنی جدایی قائل شد.

دریدا کانت را به دلیل خصوصی کردن دانشکده فلسفه و ترسیم تضاد آشتی‌ناپذیر درون و بیرون دانشگاه تقد می‌کند، به این دلیل که وی مفهوم استقلال و خودآیینی درون را به خود واگذاشته، و از کنش دانشکده فلسفه در برابر ساحت بیرونی غفلت کرده است. آزادی دانشکدهٔ فلسفه، هرچند مطلق هم باشد، آزادی داوری و زبان درون دانشگاهی است، اما آزادی سخن گفتن دربارهٔ آن‌چه هست از طریق داوری ذاتاً نظری است. تنها زبان درون دانشگاهی است که این آزادی مطلق را ارج می‌نهد و دانشکدهٔ فرودست نمی‌تواند و نباید با بیرون در ارتباط باشد (Trifanos, 2000: 55). همچنین درحالی که برای کانت هیچ نزاع و پیوندی میان دانشگاه و انجمن‌های علمی و روشنفکری بیرون رخ نمی‌دهد، دریدا بر این باور است که امروزه رقابت‌های جدی و نزاع‌های حاشیه‌ای بین مراکز تحقیقاتی غیردانشگاهی و دانشگاه وجود دارد. گفتمان قدرت، شرکت‌ها و مکان‌های آموزش خصوصی بیشترین سود و منفعت را در تحقیقات فنی و اجتماعی به خود اختصاص می‌دهند، در نتیجه این موضوعات دیگر محدود و ختنی نیستند و امروزه گروه‌های مسلط بیرونی در حوزهٔ سرمایه و در حوزهٔ سیاست، نظام آموزشی را تولید و تنظیم می‌کنند. از سوی دیگر دانش-آموختگان دانشکدهٔ فرادست ابزارهای قدرت هستند و دولت به آن‌ها نقش و قدرتی در راستای اهداف خودش و نه اهداف علم سپرده است. دریدا توضیح می‌دهد که چگونه مکانیسم‌های فنی-سیاسی-اقتصادی تأثیر خود را بر گفتمان‌های مرتبط با دانشگاه اعمال می‌کنند، و بر این امر پافشاری می‌کند که پرسش‌گری از چنین ساختارهایی ضروری است. دانشگاه باید محل کنش باشد و همواره نسبت به جامعه و آن‌چه در آن

رخ می‌دهد آگاه باشد و همزمان نسبت به رویدادهای آن منتقد و پرسش‌گر باشد، باید بحران‌های جامعه را به شیوه‌ای رادیکال و از منظر علمی ارزیابی کند و همواره یک گام فراتر از آن حرکت کند. کانت پیش‌تر در نزاع دانشکده‌ها گفته بود که مسئولیت نشر دانش در فضای عمومی در حیطهٔ اختیارات قدرت حاکم قرار دارد و خود دانش نباید در اختیار آن‌ها باشد. دریدا برخلاف وی جدا کردن حقیقت و عمل را ناممکن می‌داند و این تقسیم مسئولیت را مبتنی بر یک تقسیم دوگانهٔ زبانی قلمداد می‌کند. غیرممکن است که مجموعهٔ جامعی از گزاره‌ها، برای نمونه، آن‌هایی که توسط دانشکدهٔ فلسفه در حوزه‌های آموزشی و پژوهشی مطرح می‌شوند، صرفاً نظری باقی بمانند. دریدا استدلال می‌کند که این تقسیم‌بندی مبتنی بر تمایز «بین دو زبان، زبان حقیقت و زبان عمل، گزاره‌های نظری و زبان اجرایی است» (Derrida, 2004: 98). ساخت‌گشایی، حوزه‌های گوناگون دانش را جلوه‌های گوناگون زبان می‌داند و زبان را ذاتاً استعاری، تفسیری، تاریخی و تغییرپذیر می‌داند. دریدا از همهٔ علوم و پژوهش‌هایی که همواره محور بوده مرکززدایی کرد و دیدگاهی فن‌مدار را که امروزه نیز در آموزش عالی بین عموم مردم و حتی متخصصان شاهد هستیم به چالش می‌کشد. وی همچنین میان‌رشته‌ای بودن را برای دانشگاه ضروری می‌داند، طراحی دانش را بر مبنای رابطه‌ای افقی ترسیم می‌کند و براهیمیت میان‌رشته‌ای بودن تأکید می‌کند. وی تقسیم‌بندی کانت بین دانشکده‌های فرادست و فرودست را نفی می‌کند و به منظور جلوگیری از مرکزیت نظر و عمل در علوم انسانی، فنی و پزشکی به ارتباط افقی دانش و همکاری بین آن‌ها تأکید می‌ورزد.

۳. اصل دلیل؛ دانشگاه در چشم شاگردانش

در اصل دلیل با بررسی دلالت‌های تاریخی، سیاسی و فلسفی این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توانیم از دانشگاه صحبت نکنیم؟ با طرح چنین پرسشی دریدا مسئولیت سخن گفتن را می‌پذیرد و همچنین معتقد است که تعاریف مختلفی پیرامون دانشگاه وجود دارد که باید از آن اجتناب کرد. چه گام‌هایی باید در پیش گرفت تا از اشتباهات و اظهارات ناکافی و تقلیل‌گرایانه دربارهٔ دانشگاه اجتناب کرد؟ وی با مراجعهٔ مکرر به هایدگر اذعان می‌کند که هایدگر پرسش بنیادی پیرامون دانشگاه مطرح کرد و عقلانیت مدرن، کمیت محوری، شناخت محوری و استیلائی تفکر تکنیکی بر دانشگاه را مورد انتقاد قرار داد و دغدغهٔ اساسی وی رهایی از چنین استیلائی بود. دریدا نیز به نقد بخش عمده‌ای از مسائلی می‌پردازد که در برابر گفتمان‌ها و قدرت‌های فنی-علمی، ابزارگرا و بوروکراتیک که در حال حاضر در دانشگاه مسلط هستند. اصل دلیل با طرح این مدعا که ماهیت دانشگاه تقلیل‌ناپذیر، تعریف‌ناپذیر و غیرقابل کنترل است و بایستی از قطعیت، اقتدار و انحصار در مورد دانشگاه اجتناب کرد، پیرامون «مسئولیت جدید دانشگاه» سخن می‌گوید (Gagan,

4: 1996). وی در سخنرانش به دانشجویان و اساتید دانشگاه کرنل توصیه می‌کند که به نقد پیش‌فرض‌های ثابت و جزمی همت گمارند تا پژوهش‌های دانشگاهی را بدون تعصب و سوگیری انجام دهند. در اصل دلیل بار دیگر تعاریف متعارف پیرامون پژوهش، غایت و حرفه‌گرایی دانشگاه مورد بازاندیشی قرار می‌گیرند. مسئولیت جدید دانشگاه یعنی بازاندیشی و ارائهٔ چشم‌اندازی جامع از دانشگاه، پرسش از پایه‌ها، اهداف، کمبودها و محدودیت‌هایش. این مسئولیت دانشگاه است که از تمام جنبه‌های دانشگاه حرف بزند. دانشجویان و اساتید به منظور بازشناسی و حفظ دانشگاه باید از تمام جنبه‌های آن پرسش کنند. این هستی-زدایی باید چگونه باشد؟ دانشگاه باید از تاریخ خود پرسش کند و آن را به چالش بکشد. این که دانش چرا و چگونه در آن شکل گرفته است؟ همچنین از اهداف و دلایل بودنش پرسش‌گری شود. این پرسش‌گری صرفاً یک رویداد آکادمیک نیست و ممکن است در حوزه‌هایی غیر از دانشگاه هم بررسی شود. دریدا در معرفی مسئولیت‌های جدید دانشگاه به گفتمان و اندیشهٔ جدیدی نیز خوش‌آمد می‌گوید که با خطرات و امکانات جدیدی همراه است. دانشگاه با بازاندیشی از سنت، مؤسسات و هنجارهای اجتماعی آن را مکان سنت و همزمان مکانی فراتر از آن معرفی می‌کند، مکانی برای یادآوری و فراموشی.

علوم انسانی در دانشگاه همواره به دلیل کم‌اهمیت بودنش از منظر تجاری‌سازی دانش، جایگاه و ارزش خود را از دست داده است، برخلاف این ادعا که دانشگاه باید ذهنیت ابزارگرایانه‌ای را ترویج کند و به اهمیت مهارت‌هایی پردازد که نتیجه‌محورند، ساخت‌گشایی از ارزش ذاتی آموزش، تفکر، نقد‌سازنده و پرسش‌گری از اصل‌های ثابت و مرکزی حمایت می‌کند، اصل‌هایی که همواره از تحقیق دربارهٔ پیرامون غفلت کرده‌اند. ساخت‌گشایی متعهد به بازی ایده‌هاست، نمایشی که بلوغ فکری، جدیت و مسئولیت را به وجود می‌آورد. دانشگاه زمانی می‌تواند آن‌چه را که برایش با ارزش است حفظ کند و دری به سوی آینده بگشاید که همواره از اصل بودنش و دلیل بودنش پرسش‌گری کند، همچنین از اصول گذشته و آنان که اکنون فرض گرفته شده است (Ibid: 86).

وی دو پرسش محوری را مطرح می‌کند، ابتدا این که آیا دانشگاه هدف ایجاد مهارت‌های حرفه‌ای را به عنوان رسالت ذاتی خود مدنظر دارد؟ همچنین آیا دانشگاه از طریق آماده کردن استادانی برای تعلیم و تربیت و برای پژوهش، مهارت حرفه‌ای را تضمین می‌کند؟ مسئولیت تازه تفکر که از آن صحبت می‌کند هر دو هدف را به چالش می‌کشد. البته همین تفکر ممکن است در کمترین سطح خود به بازتولید سیاست به شدت سنتی دانش منجر شود و آثار آن ممکن است چیزی باشد که به یک سلسله مراتب اجتماعی در به‌کارگیری قدرت سیاسی تکنیکی تعلق دارند (دریدا، ۱۳۹۵: ۱۷۵). دریدا همچون هایدگر نگران این است که توان و نیروی دانشگاه تا چه میزان و به چه جهت تنها صرف پژوهش و تحقیقاتی سودمند و در راستای سیاست‌های

اقتصادی، نظامی و سیاسی است. وی ماهیت دانشگاه را در پیوند با ماهیت دانش و شناخت به پرسش می‌کشد. امروزه هدف دانشگاه بیشتر معطوف به تحقیقات زود بازده اقتصادی است و علوم انسانی و هنر در این میان ارزشی ندارند. رشته‌های فنی و مهندسی به صورت غیرقابل کنترلی در حال پیشرفت هستند و رقابت در بین دانشگاه‌ها بیشتر شامل چنین رشته‌هایی است که منافع اقتصادی در آن دارد. از این منظر فضای انتقادی علوم انسانی با موانع جدی روبرو است، نقش پژوهش در دانشگاه از وجوه قدرت جدایی‌ناپذیر است و پژوهش همواره در خدمت منافع گفتمان‌های مسلط قرار دارد. مسئولیت جدید دانشگاه این است که اصول و مبانی مفروض و ثابت شرایط بیرونی را نقد کند تا بیش از این به بی‌نام و نشان شدن آن‌چه حاشیه می‌نامد، منجر نشود. دانشگاه باید مکانی برای انجام انواع پژوهش‌هایی باشد که گفتمان‌های مسلط همواره به کنترل و انقیاد آن مشغول بوده و پرداختن به آن غیرمجاز بوده است. دریدا معتقد است که همواره می‌توان با اتکاء بر آموزش و پژوهش پیرامون فرهنگ‌ها و اقلیت‌های به حاشیه رانده در مقابل فرهنگ سلطه مقاومت کرد. انتقاد از ایدئولوژی سلطه در تعلیم و تربیت می‌تواند رویکرد دیگری را تقویت کند و ورود مطالعات فرهنگی به دانشگاه‌ها مانع از بازتولید فضای تجاری‌سازی دانشگاه می‌شود و نوعی تکرر و پلورالیسم فرهنگی را ارج نهادن تا حس بازشناسی در مقابل فرهنگ‌های دیگر تقویت شود.

۴. دانشگاه بدون شرط

دانشگاه بدون شرط مکانی است که در آن هیچ هدفی نمی‌تواند به اندازهٔ پرسش‌گری مهم باشد، جایی که در آن به صورت نامشروط هر امری از جمله بحران‌های جامعه، تجاری‌سازی علوم، گفتمان‌های مسلط مورد انتقاد و پرسش قرار می‌گیرد. منطق ابزارگرایی بازار، دانشگاه بدون شرط را به انقیاد خود در آورده و هر روز آموزش عالی را به سمت تجاری‌سازی و ابزارانگاری دانش سوق می‌دهد. دریدا بدون شک چنین خوانش‌هایی و همچنین تقابل‌های دوگانه در مورد دانش عملی و دانش نظری را نفی می‌کند (Woodward, 2013). (13) او چیزی بیش از بررسی ساختارهای سنتی و رشته‌های آکادمی انجام داد و در پی به چالش کشیدن سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای بود که به دنبال به حاشیه راندن مطالعهٔ فلسفه در دبیرستان و دانشگاه‌های فرانسه بود. دریدا در مخالفت با تجاری‌سازی علوم انسانی و محصور کردن آموزش به مهارت‌های عملی معتقد بود، که علوم انسانی و به‌ویژه فلسفه نقش مهمی در تأسیس جوامع دموکراتیک دارد. آموزش علوم انسانی آگاهی انتقادی و شناخت جهان اطراف را هموار می‌کند، واقعیت را از ارزش و فعالیت را از انفعال مجزا می‌سازد. این موضوع نه تنها باعث اصلاحات ساختاری می‌شود، بلکه به اخلاق دانشگاه نیز یاری می‌رساند. چنان‌که کریچلی نیز به درستی اذعان کرده بود که تعالی و غایت آموزش و پرورش را نمی‌توان با روش‌های

ابزاری سنجید و در این راستا نقد خرد ابزاری امری ضروری است (Critchley, 2010: 22). رشته‌های دانشگاهی و محتوای درسی آن باید بازنگری شود، به گونه‌ای که ارزش‌هایی را که به جامعه جان می‌بخشد، حفظ کند و فعالیت‌های فکری را با انتقاد و پژوهش همراه سازد. دریدا از نیاز به علوم انسانی جدید سخن می‌گوید، زیرا بحران‌هایی در دورهٔ معاصر وجود دارد که تنها با بازاندیشی این علوم میسر می‌شود. وی با مفهوم «توگویی» (as if) بر نامشروط بودن دانشگاه تأکید کرده و حرفهٔ اصلی دانشگاه به زعم وی اعلام (profess) حقیقت است (Hadad, 2014: 28). علوم انسانی جدید باید بتواند خود را در پیوند سایر علوم تجربی و کاربردی قرار دهد تا به موضوعات ارزشی و اخلاقی نیز پردازد، چون رشته‌های علمی نیز برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه شکل گرفته است. علوم انسانی باید از حوزهٔ آگاهی به خودآگاهی منتقل شود و با زندگی واقعی، سیاست و مدیریت در ارتباط باشد.

دریدا معتقد است علوم انسانی جدید باید با حوزه‌هایی خارج از رشته‌های متعارف و موجود در دانشگاه نیز عاملیت فعالانه داشته باشد، به عنوان نمونه در مطالعات حقوق بشر و جنایات علیه بشریت فعالیت داشته باشد (Derrida, 2001: 25). در حالی که چنین موضوعاتی رشته‌های تخصصی دانشگاهی نیستند، اما به پرسش‌هایی پیرامون هویت و حقوق انسان می‌پردازند، همچنین موضوع را از جنبه‌های فردی به مسائل جمعی و جهانی منتقل می‌سازد. بر پایه این خطوط، علوم انسانی جدید علاوه بر مطالعات حقوقی و انسانی، مسئولیت مطالعات حقوق بین‌الملل و اختیارات دادگاه‌ها برای محاکمه جنایات جنگی، نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت را نیز برعهده می‌گیرند. علوم انسانی جدید، مفهوم انسان را در پرتو تاریخ و محدودیت‌های آن، در زمینه‌های انتقادی، تاریخی و جهانی، دوباره بررسی خواهد کرد. همان‌طور که دریدا می‌گوید، مسئولیت رویکرد ساخت‌گشایی محدود به پژوهش و آموزش‌های سنتی در دانشکده‌ها نیست، بلکه مرزهای انضباطی را درمی‌نوردد و بدون این که ویژگی‌های تخصصی و علمی هیچ رشته‌ای را از بین ببرد به مطالعات میان-رشته‌ای اهمیت می‌دهد. دریدا اهمیت این موضوع را به دانشجویان خود نیز خاطر نشان کرده و یکی از شاگردان وی یعنی کاترین مالابو در سال ۱۹۹۹ تز دکتری خود را زیر نظر دریدا منتشر کرد و در بیشتر پژوهش‌های خود به ترکیب علوم اعصاب، روانکاوی، زبان‌شناسی و فلسفه در مورد سوژکتیوئهٔ انسان پرداخته است (Muia and Murphy, 2019: 7). زمان آن فرا رسیده است که رشته‌های سنتی و متعارف در علوم تجربی و علوم انسانی را فراتر از مرزهایشان اندیشید.

دریدا با طرح دانشگاه نامشروط در نظر دارد که دانشگاه همواره باید محل بازاندیشی و بررسی انتقادی باشد، مکانی که در آن پیرامون ارزش‌های فرهنگی، موقعیت‌های فکری و عملکردهای جامعه پرسش‌گری شود. مسئولیت دانشگاه نقد قراردادهای و اصول ثابت و جزم‌گرایانه است تا به نیروهای خلاق و مخالف

اجازه دهد در کنار جریان اصلی فرهنگی وجود داشته باشند. به این ترتیب، به لطف دیالکتیک ایجاد شده توسط چنین بازاندیشی‌های مداومی، دانشگاه اجازه می‌دهد تا استدلال آگاهانه و پویا با پیشنهادها بی‌شمار شرایط بیرونی مقابله کند.

با تشویق مکرر به تأمل و بررسی بیشتر، دانشگاه باید از چند صدایی و تفاوت‌های فکری استقبال کند. دریدا معتقد است که این رسالت دانشگاه است و اصولاً باید به آن اعطا شود، علاوه بر آن چه که آزادی آکادمیک نامیده می‌شود، آزادی نامشروط برای پرسش و نقد، یا حتی حق بیان علنی همه این‌ها توسط تحقیق، دانش و تفکر در مورد آن لازم است (Derrida, 2005: 11). دانشگاه بدون شرط معنایش این است که نیروهای بیرونی می‌توانند شرط‌های خودشان را بیان کنند، اما نباید شرط‌هایشان را بر آن تحمیل کنند. دانشگاه برای خوب بودنش به فلسفه نیاز دارد و فلسفه باید بر دانشگاه شرط بگذارد و البته شرط‌ها را زیر سوال ببرد، و گرنه نیروهای بیرونی شرط بر دانشگاه می‌گذارند (مصباحیان، ۱۴۰۱: ۲۰۵).

در واقع، دریدا به دنبال دانشگاهی بدون قید و شرط بود، دانشگاهی که خودآینی‌اش به رسمیت شناخته شود، و به محققان اجازه دهد تا «پژوهش‌های جدیدی را در مورد موضوعات مهم و جدی به حاشیه رفته مطرح کنند - مضامینی که آن گونه که باید در دانشگاه‌های فرانسه بدان اهتمام نداده‌اند یا به شیوه معقولی مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. وی مدیر کالجی شد و آن را برخلاف سلسله مراتب سنتی دانشگاه‌های دیگر مدیریت نکرد. به این ترتیب، این کالج فاقد کرسی تصدی، بدون «رتبه» آکادمیک، بدون برنامه درسی، بدون نمره یا مدرک استاندارد بود. تنها معیار برای آموزش یا انجام تحقیق این بود که آیا می‌توان موضوعی را برای تحقیق پیشنهاد کرد که در سایر مؤسسات، به حاشیه رانده یا حذف شده باشد (Caputi, 2013: 16). دریدا با تأکید بر حق مسلم دانشگاه در آموزش و پژوهش آزادانه، دانشگاه (علوم انسانی) را نهادی برای مقاومت انتقادی. وی در *دانشگاه بدون شرط* در پی ارائهٔ مجموعه‌ای از حقوق جدید برای دانشگاه نیست، بلکه در پی تأکید بر آزادی‌هایی است که دانشگاه مدرن همیشه بر آن اصرار ورزیده است (مصباحیان، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

دریدا در پی برهم زدن هرم بود و این که ترتیبی افقی و مهمان‌نوازانه ایجاد کند. چنین ترتیبی نه تنها به واسطهٔ اهمیت میان‌رشته‌ای بودن، بلکه از طریق تمرکز بر ایده‌ها، مفاهیم و موضوعات جدیدی که هنوز در نهادهای موجود مطرح نشده‌اند، به دست می‌آید، آکادمی وضعیت سوژه‌های فکری مشروع داده نشده است. پیرامون تقویت فلسفه برای حرکت به سمت امکان‌های جدید در فضاهای جدیدی بود که گاهی خودش آن‌ها را نمی‌شناسد، فلسفه در این جا به ارتباط با دیگری‌هایی دعوت می‌شود که پیش‌تر نام و نشانی از آن نبوده است. و این اساتید و دانشجویان را از این تصور دور می‌سازد که آموزش و پژوهش باید در خدمت هر آن چه که

مفید و آشکار است قرار گیرد. همچنین در این جا طرح جایگاه میان‌رشته‌ای بودن علوم مطرح می‌شود که تلاقی علوم، هنر، سیاست، ادبیات، فلسفه، روانکاوی می‌تواند امکان‌های بی‌شماری را برای آموزش و پژوهش در دانشگاه به ارمغان آورد. همچنین سرنوشت دانشگاه را در گروه سرنوشت علوم انسانی می‌داند و در عین حال به ما هشدار می‌دهد که پیشرفت بی‌امان سرمایه‌داری و بازار مصرف و تجاری‌سازی دانش دانشگاه را با بحران‌های جدی مواجه خواهد کرد.

دانشگاه بدون شرط رسالت و مسئولیت خود را از طریق ارزیابی و بررسی تکامل علوم انسانی مورد بازاندیشی قرار می‌دهد تا از مسئولیت‌های جدیدی پرده بردارد. بدین منظور دریدا در وهلهٔ نخست بر خودآینی و استقلال استاد و دانشجو در امر آموزش و پژوهش تأکید می‌کند، همچنین اهمیت پیوند میان دانشگاه و فلسفه را خاطر نشان می‌سازد. بدین منظور به آثار متأخر کانت در مورد دانشگاه و جایگاه متعالی فلسفه در آن رجوع و همزمان محدودیت‌های موضع کانت را خاطر نشان می‌کند. فلسفه باید بر دانشگاه شرط بگذارد و همواره از پیش فرض‌های ثابت پرسش‌گری کند، همچنین در مورد مسائل مهم اجتماعی و سیاسی عاملیت داشته باشد تا تلاش‌های انگل‌وار نیروهای بیرونی را مدیریت کند. «علوم انسانی جدید» به منظور فراهم کردن ضرورت میان‌رشته‌ای بودن علوم و ساخت‌گشایی از موضوعات متعارف و ثابت ضروری است، بازاندیشی رابطهٔ علوم انسانی با جامعه و صنعت آموزش دموکراتیک یاری خواهد رساند.

۵. دلالت‌های تربیتی دانشگاه دریدایی

برخی از محققان تفسیرهای دریدا را از یک سو تناقض و ابهام‌گویی، و از سوی دیگر پوچ‌گرایی و نسبیّت-گرایی تلقی کرده‌اند، از متفکران محافظه‌کاری که کارهای وی را بی‌اهمیت و گاه خطرناک تلقی کرده‌اند تا آن دسته از متفکران لیبرال که ساخت‌گشایی را به عنوان اخلاق یا روش‌شناسی انکار می‌کنند، چون در پی ویران کردن سنن و ارزش‌های اجتماعی است. در واقع، ایده‌ها و شیوهٔ اندیشیدن دریدا با واکنش‌های جدی مواجه شده است - نه تنها از سوی متفکران به اصطلاح راست‌گرا، بلکه از سوی اندیشمندان چپ نیز دلالت‌های برخاسته از این رویکرد با چالش مواجه است (Caputi, Casino and Woodward, 2013: 14). در نوشتار پیش‌رو رویکردی غیر از خوانش سلبی مذکور اتخاذ شده و مطالبات فکری دریدا پیرامون ساخت‌گشایی مثبت تلقی شده است، به‌ویژه از آن منظر که تمام حوزه‌های انسانی را به پرسش‌گری و بازاندیشی پیرامون اصول ثابت و مفروضات مسلط دعوت می‌کند.

بازاندیشی دریدا پیرامون دانشگاه و مسئولیت‌های آن در سه متن «اهرم؛ یا نزاع دانشکده‌ها»، «دانشگاه بدون شرط» و «اصل دلیل؛ دانشگاه در چشم شاگردانش» از جنبه‌های مختلف پیچیده و مبهم است. شاید این بدان

دلیل است که وی همزمان با تأکید بر ارزیابی اندیشه متفکران قبل از خود یعنی کانت، نیچه و هایدگر پیرامون مفهوم دانشگاه در پی شناخت ابعاد ترجمه‌ناپذیر آن در پیوند با بحران‌های معاصر جدید است. از سوی دیگر به زعم وی دانشگاه از ذات و ماهیتی ثابت می‌گریزد و همواره باید از دلیل بودن و نامشروط بودنش پرسش‌گری شود، چنین تفسیری با دغدغه‌های فلسفی، اخلاقی و سیاسی درهم تنیده است. گرچه در متون مذکور دریدا رویکردی تجویزی ندارد و بر روال همیشگی اندیشه‌اش از تعاریف و ویژگی‌های قطعی و ثابت گذر کرده، اما با تمرکز بر سه اثر مذکور و دیدگاه‌های وی پیرامون تعلیم و تربیت می‌توان به رهیافت‌ها و بینش‌هایی دست یافت که جنبه‌های مهمی از مسئولیت‌های دانشگاه را برجسته می‌سازند، موضوعاتی که امروزه در دوره بحران هویتی دانشگاه نیازمند بازاندیشی مجدد است. بحرانی که به زعم دریدا نه تنها در دانشگاه، بلکه به شیوه گسترده‌تر در جامعه نیز به دلیل غفلت از غایت و دلیل بودن بسیاری از موضوعات مهم ایجاد شده است. در زیر به برخی از ملاحظات دریدا پیرامون مسئولیت‌های جدید دانشگاه خواهیم پرداخت.

۱-۵- ساخت‌گشایی از دانشگاه

در دنیای معاصر که تحولات مختلف علمی و تکنولوژی با سرعتی شگفت‌آور در حال دگرگونی است و پیچیدگی‌های روزافزون پدیده‌ها و رخدادها به تغییر کارکردهای دانش منجر شده است، ضرورت دارد که فهمی تازه از دانشگاه ارائه کرد. رسالت دانشگاه مواجهه بی‌وقفه و پیاپی نقد و تأمل است و این در وهله نخست مستلزم به پرسش گرفتن و گاهی انکار سلسله مراتب‌ها، فرضیات بنیادی ثابت و همچنین ساختارهای مسلط است. این رویکرد انتقادی امکان ارزیابی مجدد و دگرگونی‌های دانشگاه را به عنوان یک نهاد فراهم می‌کند، ساخت‌گشایی خواهان آن است که تمام اصولی که مبنای کار دانشگاه بوده و طی سالیان متمادی به عنوان اصولی حتمی و یقینی و غیرقابل تغییر مورد توجه قرار گرفته‌اند، مجدداً مورد بررسی و تفسیر قرار گیرند و اجزای آن تجزیه و تحلیل شوند. غفلت از ساخت‌گشایی در آموزش و پژوهش پیامدهای جبران‌ناپذیری در سیاست، تکنولوژی و جامعه به همراه دارد. ساخت‌گشایی رویکردی است که در هر سه متن به عنوان ضرورتی انکارناپذیر و همیشگی به آن رجوع می‌شود، رویکردی که به واسطه آن می‌توان جنبه‌های جدیدی از مسئولیت را فراخواند. محتوا و معنای ساخت‌گشایی مسئولانه است و به پرسش از دلیل بودن دانشگاه و تعهد به در راه بودن دانشگاه متکی است، دانشگاه را باید شناخت، ارزیابی کرد و از رسالت‌های سنتی آن پرسش‌گری کرد. هر بار باید این پرسش را از نو مطرح کرد که دانشگاه را چگونه می‌فهمیم؟ و تحقق این مسئولیت با فراخوانی تعهد به تفکر و استدلال میسر می‌شود.

۲-۵- خودآیینی و عاملیت دانشگاه

یکی از تفاوت‌های دریدا در سه متن مذکور با کانت و برخی از متفکران پیش از خودش در این است که وی نه تنها بر ساخت‌گشایی از دانشگاه به اهمیت تأمل و پرسش‌گری پیرامون دانشگاه در راه تأکید می‌کند، بلکه دانشگاه را در برابر جوامع در راه نیز مسئول می‌داند. در این راستا نوعی طرح هویت‌ساز را ضروری می‌بیند که از طریق آن مسئولیت‌های دانشگاه را بر پایهٔ نیازهای علمی، اجتماعی و آگاهی‌زمانهٔ کنونی بازتعریف کند. خودآیینی دانشگاه به این معناست که اصولی را برای خودش بر مبنای نیازهای دانش و جامعه تنظیم کند و به جای بازتولید سوژگان اداری و سازمانی سوژه‌هایی کنش‌مند و عامل خلق کند که با زیست‌جهان جامعه تعامل داشته باشند و برای حل بحران‌های موجود در آن چاره‌اندیشی کنند. یکی از اهداف دریدا نزدیک کردن فلسفه و دانشگاه است، دانشگاه هم مکان اندیشیدن و پرسش‌گری است و همچنین محل کنش و عاملیت است. این پرسش‌گری و کنش نه تنها در نزاع بین دانشکده‌ها و رشته‌های مختلف، بلکه در رابطه با صنعت، فرهنگ و جامعه نیز اهمیت دارد. دانشگاه اگر بخواهد مسئولیت خودش را در قبال درون و بیرون جدی بگیرد، باید همواره محل عاملیت باشد.

۳-۵- آموزش و پژوهش پیرامون دیگربودگی

دریدا آموزش و پژوهش در دانشگاه را به سمت دیگربودگی سوق می‌دهد و از اهداف محافظه‌کارانه فاصله می‌گیرد که اغلب در راستای تجاری‌سازی دانش و یا بازتولید گفتمان‌های مسلط قدرت گام برداشته و به اهداف آن‌ها یاری رسانده است. آری گویی به دیگربودگی و مبارزه با جزمیت و خودمحوری یکی از تبعات مهم نفی قطعیت دانش است. تأکید بر تک آگاهی بودن در دانشگاه، آموزش و پژوهش را به توهم نائل آمدن به حقیقت مطلق دچار می‌کند، غافل از این که حقیقت چند بعدی و همه‌جانبه است. علم یک فرایند ناتمام است و در زمان و مکان خاصی تمام نمی‌شود و این البته باید الگویی برای فرهنگ و جامعه نیز باشد، تک‌باوری را در جامعه نفی کند و بر اساس این خطوط «جامعه در راه» نیز همچون «دانشگاه در راه» امید به پرسش‌گری از دلیل بودن دانشگاه را همواره زنده نگه دارد. دانشگاه باید از آموزش و پژوهش‌های جدید استقبال کند و مکانی برای انجام پژوهش‌ها و آموزش‌های متنوعی باشد که همواره به حاشیه رانده شده و یا پرداختن به آن غیرمجاز تلقی شده است. استقبال از موضوعاتی که همواره به عنوان ارزش‌های ثابت در جامعه موجود بوده است منجر به حاشیه راندن اموری خواهد شد که در این بستر تعریف نمی‌شوند و این هم آسیب‌های اجتماعی و بحران‌های هویتی را بیش از پیش افزایش می‌دهد که تهدیدهایش دامن جامعه را خواهد گرفت.

دانشگاه باید تلاش کند تا محیطی فراگیر و خوشایند ایجاد کند که دیدگاه‌ها، صداها و تجربیات متنوع را ارج نهد و با آغوش گشوده بپذیرد. رسالت دانشگاه در این راستا، شامل اشکال فعالانه چالش برانگیز طرد و به حاشیه رانده شدن بر اساس نژاد، جنسیت، طبقه و سایر مقولات اجتماعی است. دست‌یابی به این رسالت مستلزم ایجاد فضاهایی برای گفتگو، همکاری و یادگیری متقابل در فرهنگ‌ها، رشته‌ها و سیستم‌های مختلف دانش است. دانشگاه اگر فضای آموزش و پژوهش است باید از طریق پذیرش دیگری به مسئولیت‌های جدیدی بپردازد و این زمانی امکان‌پذیر است که آموزش و پژوهش از سطح روش‌ها و تکنیک‌ها به اخلاق، سیاست و نهایتاً به غایت زندگی، تاریخ و انسانیت منتهی شود.

۴-۵- اهمیت جایگاه میان‌رشته‌ای بودن علوم

نقد مرزبندی مصنوعی میان رشته‌های مختلف و حذف یا بازاندیشی این مرزبندی یکی دیگر از دغدغه‌های دریداست، وی ساخت‌گشایی دانش را از طریق معرفتی میان‌رشته‌ای انجام می‌دهد. به زعم وی حوزه‌های گوناگون دانش دارای ماهیتی زبانی و استعاری است و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد و در مقام داوری و قضاوت پیرامون آن نیست. دریدا از دانشگاهی دفاع می‌کند که از مرزهای رشته‌ای فراتر رفته و رویکردهای میان‌رشته‌ای را ترویج می‌دهد. دانش‌ها ذاتاً به هم مرتبط است و همکاری میان رشته‌ای می‌تواند به بینش‌ها و نگرش‌های جدید تبدیل شود. وی دانشجویانش را به نوشتن پژوهش‌هایی از این دست تشویق کرد و البته بعدها آن‌ها از جمله متفکران مهم حوزه‌های میان‌رشته‌ای شدند. شناختن مرزهای علوم مختلف و اهمیت هر کدام از آن‌ها یکی از رسالت‌های مهم دانشگاه است. از سوی دیگر آموزش و پژوهش‌های میان رشته‌ای که به دنبال تلفیق چند رشته و عبور از مرزهای دانش هستند تا به تولید علم و نظریهٔ جدید دست یابند، می‌توانند نقش محوری در این زمینه داشته باشند.

دریدا به نقد جداسازی حوزه‌ها و رشته‌های گوناگون علمی می‌پردازد به زعم او اکنون، در عصر فناوری اطلاعات، که هر اطلاعاتی در دسترس هر کسی است، جستجوی ارتباط‌های ممکن میان رشته‌های متفاوت دانشگاهی یا دروس گوناگون افق نوینی را برای اندیشیدن در عرصهٔ دانش فراهم می‌کند. هدف دانشگاه جستجوی حقیقت محض نیست و حوزه‌ها و رشته‌های مختلف در جایگاه هم وزن و برابری قرار دارند. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای به مثابه ابزاری که تخصص‌های رشته‌های مختلف را در یک مسیر منسجم و با تاکید بر مفاهیم و تجارب و راه‌های تفکر جدید، فرد یا سازمان قرار می‌دهد. از نقطه‌نظر ارتباط میان دانشگاه و جامعه، دوره‌های آموزش میان‌رشته‌ای می‌تواند باعث تقویت ارتباط میان نظام دانشگاه با دیگر نهادهای اجتماعی شود و به پر کردن شکاف میان دانشگاه و نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه یاری

رساند. علوم انسانی همواره از قطعیت بدورند، علوم تجربی نیز آن داعیهٔ گذشته را که ناظر بر دستیابی به قطعیت بود ندارند. برخی تحقیقات علوم انسانی آمیزه‌ای از روشها و رویکردهای مختلف نظری و عملی بوده و حصرگرایی و بسنده کردن به روش و ابزار و چارچوب نظری یک علم در این مطالعات به بدفهمی‌هایی می‌تواند منجر شود. پیشرفت در دانش و معرفت بشری مستلزم این است که مداوم راه‌ها و روش‌هایی جدید برای مطالعه پدیده‌های گوناگون را داشته باشیم و ایجاد کنیم.

۵-۵- علوم انسانی جدید

دریدا از جمله نخستین و برجسته‌ترین فیلسوفانی است که به توصیف و ارزیابی اهمیت، جایگاه و سهم علوم انسانی در دانشگاه پرداخته است. منظور وی از علوم انسانی جدید همان علوم انسانی نیست که با تاریخ دانشگاه‌های غربی گره خورده است. از آنجایی که سرعت تحولات علمی و فرهنگی به شدت در حال افزایش است، باید چشم‌اندازهای زمانی خود را متحول کرده و علوم انسانی جدید در این راستا مایهٔ نجات بشریت قلمداد شود. متفکران باید به ارزیابی و بازاندیشی الگوهای قدیمی بپردازند و به امکان‌های جدیدی برای بحران‌های معاصر بیندیشند. علوم انسانی جدید به زعم دریدا همواره در حال آمدن است و فراخوان نوعی گشودگی نسبت به آینده، به دیگری، و موضوعات جدیدی است که فراتر از پروژه‌های محافظه‌کارانه و انسان‌گرایانه سنتی است، وی مفهوم علوم انسانی را بسط می‌دهد و تمام علوم دیگر را به آن وابسته می‌داند. علوم انسانی جدید باید بتواند خود را در پیوند سایر علوم تجربی و کاربردی قرار دهد تا به موضوعات ارزشی و اخلاقی نیز بپردازد، چون رشته‌های علمی نیز برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه شکل گرفته است. علوم انسانی باید از حوزهٔ آگاهی به خودآگاهی منتقل شود و با زندگی واقعی، سیاست و مدیریت در ارتباط باشد.

این برداشت از علوم انسانی جدید تنها به رشته‌های سنتی و ثابت دانشکده‌ها محدود نمی‌شود، از مرزهای انضباطی رشته‌های مختلف عبور می‌کند، بدون این که تخصص هر رشته را انکار کند به میان‌رشته‌ای بودن موضوعات اهمیت می‌دهد و همچنین علوم انسانی را به سمت مطالعات فرهنگی سوق می‌دهد، از این منظر تحولات علمی و اجتماعی بسیاری در غرب مدیون مطالعات فرهنگی هستند. علوم انسانی جدید به تاریخ انسان و هر آنچه که انسان مستحق و شایستهٔ آن است می‌پردازد، به تاریخ دموکراسی و ایدهٔ حکمرانی، به تاریخ تعهد و اعلام مسئولیت، تاریخ دیگربودگی، تاریخ ادبیات و هنر، به کنش‌های اجراگرایانه و هر آنچه گویی در راه است. دریدا دانشگاه در راه و به تبع آن، علوم انسانی جدید را امری تاریخی، وابسته به بستر اجتماعی، تفسیرپذیر و تغییرپذیر می‌داند. او بر آن است که مفاهیم در دانش‌های گوناگون، نه تنها به مفاهیم

دیگر و ضد خود، بلکه به متن و زمینه نیز وابسته است و از آن‌جا که متون و زمینه‌ها نیز متفاوت و دستخوش دگرگونی است علوم انسانی حاوی مفاهیم یگانه و ثابتی نیستند و معنای یگانه و پاینده‌ای ندارند. تنوع رشته‌ها و نظریه‌ها برای انتقاد چالش و تبادل نظر بیشتر و در نتیجه تغییر و پیشرفت علم ضروری است. نفی قطعیت دانش و مبارزه علیه اصول ثابت و اندیشه‌های مسلط از موضوعاتی است که مستلزم رویکردی مسئولانهٔ دانشگاه به مفهوم علوم انسانی جدید است.

بحث و نتیجه‌گیری

برای فراروی از بحران هویتی دانشگاه و طرح مسئولیت‌های جدیدی برای آن، تعاریف راکد و سنتی از دانشگاه را باید با نقدی جدی و رادیکال مواجه ساخت و دکترین فکری نوینی را متناسب با زمانهٔ کنونی در مواجهه با دگرگونی‌ها و رخداد‌های پیچیدهٔ آن فراهم کرد. از آن‌جایی که دگرگونی‌هایی در حوزهٔ دانش و فرهنگ رخ داده که به تحولات اساسی در جامعه نیز منجر شده، دانشگاه تنها با پذیرش نقش‌های جدیدی می‌تواند به بقای خود امیدوار باشد. امروزه در بستر واقعیت نمی‌توان دانشگاه بدون شرط را جستجو کرد و یا از آن سخن به میان آورد، از سوی دیگر این به معنای رهاکردن و منفعل ساختن عاملیت دانشگاه و فروکاستن کارکرد دانشگاه به زاری کردن بر سر خرابه‌های دانشگاه نیست. از آن‌جایی که شرایط بیرونی دانشگاه را نمی‌توان به آسانی انکار کرد، اما می‌توان بر شرط‌های آن شرط گذاشت و نوعی توازن و تعادل را میان غایت‌های دانشگاه با حضور و تأثیر اجتناب‌ناپذیر شرایط بیرونی برقرار کرد. شرط‌های دانشگاه بر تکنولوژی، سیاست و جامعه در مواجهه با بحران‌های پیچیدهٔ امروز و نوید آینده‌ای دموکراتیک حیاتی است. یکی از این شرط‌ها این است که با تأکید بر کنش‌های انسانی و اخلاقی راهی پیدا کرد تا دستاوردهای تکنولوژی را با مفاهیم والای شهروندی پیوند داد. در این راستا علوم انسانی جدید همواره با موضوعات متنوعی در ارتباط است که بر یک قرار نمی‌ماند، انسان را نمی‌توان به مؤلفه‌های ابزاری و آماری فروکاست، زیرا سوژهٔ خودآگاه همواره می‌تواند کارکردهای دانش را متحول کند. شرط دیگر این است که آموزش مسلط را مورد نقد بنیادین قرار داد تا آموزش‌رهایی از سلطه به عنوان جایگزینی در برابر آن مطرح شود، دگرگونی و دیگربودگی در برنامه‌های پژوهشی و آموزشی از مؤلفه‌های مهم دانشگاه خودآیین است که مبنایی را برای رشته‌ها و موضوعات جدید فراهم می‌کند. شرط سوم این است که بتواند رابطهٔ خود را با جامعه حفظ نموده و ارتقا بخشد، یعنی بتواند بین درون و بیرون جامعه تعامل ایجاد کند و برون رفتی برای انزوای خود پیدا کند. از آن‌جایی که دانشگاه دیگر تنها نهاد بازتولید دانش محسوب نمی‌شود، باید شکل و

ساختار آن تغییر کند تا بتواند در این راستا خود را با جامعه و بحران‌هایش پیوند دهد. شرط چهارم بازاندیشی محتوای علوم و ارتباط میان علوم مختلف است، نظم سلسله‌مراتبی دانش در سطوح فرادست و فرودست را نفی کند و دانش ابزاری را دچار نقدی رادیکال کند. تجاری‌سازی دانش تنها مشخصهٔ دانشگاه نیست و نگاه فایده‌گرایانه و جهت‌دار به آموزش، پژوهش و تحقیقات دانشگاهی استفادهٔ ابزاری از دانش است. در نهایت شرط پایانی که نسبت به شرط‌های دیگر رادیکال‌تر و جدی‌تر است، علوم انسانی (فلسفه) باید به‌نحو همزمانی مکانی برای تأمل، نقد و رسیدن به حقیقت، و ساحتی برای عاملیت و کنشی جمعی باقی بماند. بر پایهٔ این خطوط با بررسی خاستگاه‌های تاریخی و مفهومی دانشگاه و پرسشی دوباره از دلیل بودن آن می‌توان چشم‌اندازهایی نوآورانه و خردمندانه برای دانشگاه در راه ارائه کرد.

References

Sefidkosh, Maitham (2015), The idea of a university, collective translation of translators, Hekmat Publishing House, Tehran.

Mesbahian, Hossein (2008), "University from history to philosophy, in the necessity of historical analysis of the institution and philosophical rethinking of the idea of the university in its global context": Al-Zahra University Humanities Scientific-Research Quarterly, 19 (1), 158-123.

Mesbahian, Hossein (1401), "Heidegger's Idea of University: Philosophical Foundations of Heidegger's Opposition to Academic Freedom": Philosophical Research, 16 (39), pp. 186-207.

Caputi, Mary, Casino Vincent J. Del., and Woodward Keith (2013), Derrida, Deconstruction, and the University in *Derrida and the Future of the Liberal Arts*, Bloomsbury Publishing.

Caputo, J. D. "A Commentary: Deconstruction in a Nutshell," in *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida*, edited by J. Caputo (New York: Fordham University Press, 1997), 31 – 202

Critchley, Simon (2010), "What Is the Institutional Form of thinking?" *Differences: A Journal of Feminist Cultural Studies* 21 (1), 22.

Derrida, Jacques. "Mochlos, or The Conflict of the Faculties". In Jacques Derrida, *Eyes of the University: Right to Philosophy 2*, 83-112. Stanford: Stanford University Press, 2004.

Derrida, Jacques. "The Principle of Reason: The University in the Eyes of its Pupils". In Jacques Derrida, *Eyes of the University: Right to Philosophy 2*, 129-155. Stanford: Stanford University Press, 2004.

Derrida, J. (2001a) 'The future of the profession or the unconditional university', in L. Simmons and H. Worth (eds) *Derrida Downunder*. Palmerston North (NZ): Dunmore Press: 233–48. A version of this essay also appears as 'The future of the profession or the university without condition (thanks to the 'Humanities', what could take place tomorrow)', in T. Cohen, ed. (2002) *Jacques Derrida and the Humanities: A Critical Reader*. Cambridge: Cambridge University Press: 24–57.

Derrida, Jacques و Without Alibi, trans. Peggy Kamuf (Stanford, CA: Stanford University Press, 2002).

Derrida, Jacques "The Future of the Profession or the Unconditional University (thanks to the "Humanities," What Could Take Place Tomorrow)," in *Deconstructing Derrida: Tasks for New Humanities*, trans. Peggy Kamuf, edited by Peter Pericles Trifonas and Michael A. Peters (New York: Palgrave-MacMillan, 2005), 11

- Engwall, Lars (2008) The university: a multinational corporation? In: Lars Engwall and Denis Weaire eds), *The University in the Market*. London: Portland Press, 9-21
- Flexner, Abraham (2000). "The Usefulness of Useless Knowledge." *Harpers*, Issue 179, June/November
- Gagan, Rebecca (1996), *Jacques Derrida and The Respiration of The University*, McMaster University.
- Hadad, Samir (2014), Derrida and Education, Published in *A Companion to Derrida*, edited by Zeynep Direk and Leonard Lawlor, pp.490-506. Malden MA: Wiley-Blackwell.
- Hutnyk, John (2020) The corporate menagerie. *Thesis Eleven* 160 (1): 121-128.
- Kant, Immanuel, "The Conflict of the Faculties," in Immanuel Kant, *Religion and Rational Theology* (New York: Cambridge University Press, 1996), 233-327.
- Mui, Constance & Murphy, Julien (2019), The university of the future: Stiegler after Derrida, *Educational Philosophy and Theory*, Routledge, Published online: 29 Apr. 1-10.
- Slobodian, Quinn (2018) *Globalists: The End of Empire and the Birth of Neoliberalism*. Harvard: Harvard University Press.
- Trifonas, Peter P. 2000. *The Ethics of Writing: Derrida, Deconstruction, and Pedagogy*. Lanham, MD: Rowman & Littlefield. Published in *A Companion to Derrida*, edited by Zeynep Direk and Leonard Lawlor, pp.490-506. Malden MA: Wiley-Blackwell, 2014

Assessing the Responsibilities of the University: Educational implications in Derrida's Thought.

Bayan Karimi¹²

Abstract

This article is an attempt to evaluate Derrida's discourse on the tasks of the university and also to discuss the unlimited possibilities opened up for the contemporary university by the deconstruction of conventional definitions of the university. Derrida attempts to open up different definitions about the responsibilities of the university and to recognize its untranslatable aspects in order to draw new horizons of understanding for the university from this standpoint and to open up new possibilities by deconstructing the conventional definitions of the university. Derrida attempts to open up different definitions of the responsibility of the university and to recognize its untranslatable aspects, in order to outline new horizons of understanding for the university from this point of view and to identify and overcome the parasitic aspirations within it by questioning and criticizing its distorted missions. The guiding question of the article is: What new identity and responsibility does Derrida propose for the university? What are his strategies for liberating the university from the subjugation of heteronomy? The main message of the article, which examines three of Derrida's central works on the university, is based on the observation that the responsibility of the university in his thought is multi-layered and complex, interwoven with philosophical, moral and educational concerns. The nature of the university is irreducible, indeterminable and unconditional and eludes any kind of dominant and dogmatic discourse, the question of the reason for the existence of the university, its unconditionality and the conflict between the faculties was also always an open question. Based on such components, the reflection on the deconstruction and deontologization of the university, its autonomy and unconditionality, constructions of otherness and the role of education and research, the efforts to expand interdisciplinarity, the place of new humanities and cultural studies, the need to think about the coming society, the philosophical, moral and cultural studies approaches that have emerged in recent years series of philosophical, moral and educational implications arising from Derrida's reading of the new tasks of the university.

Keywords: Derrida, deconstruction, university, responsibility, implications.

1 . Assistant Professor of Philosophy, Educational Science Department, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. karimi.bayan@uok.ac.ir